

گفتگو با گریگوری راباسا (۱)^۱

درباره روش ترجمه

ترجمه پروانه معاذالهی

دانشگاه ولی عصر رفسنجان

گریگوری راباسا، مترجم آمریکائی، با ترجمه آثار مهمترین نویسندگان آمریکای لاتین بیش از هر مترجم دیگری در معرفی این ادبیات به جامعه انگلیسی زبان نقش داشته است. شهرت راباسا در این است که اثر ادبی را به اثری دارای ارزش ادبی در زبان مقصد ترجمه می‌کند.

■ آیا در کار ترجمه، فن یا استراتژی خاصی دارید؟

راباسا: فکر نمی‌کنم فن خاصی داشته باشم. قطعاً استراتژی خاصی هم ندارم. بیشتر عمل‌گرا هستم تا اهل نظریه و نمی‌توانم با اطمینان بگویم که در ترجمه رویکرد خاصی دارم. مسئله خیلی ساده است. یک فرهنگ لغت مفید و مقداری کاغذ برمی‌دارم، می‌نشینم و شروع می‌کنم به ترجمه کردن. تنها زحمتی که قبل از ترجمه به خودم می‌دهم این است که کتاب را می‌خوانم. گاهی بین خواندن کتاب و ترجمه آن مدتی فاصله می‌افتد به طوری که تصویر مبهمی از متن در ذهنم باقی می‌ماند. این کار اتفاقاً بد نیست ولی نمی‌دانم تجربه من در این زمینه به درد دیگران هم می‌خورد یا نه. همان‌طور که به خولیو کورتاسار هم گفتم، باید اعتراف کنم رمان را قبل از ترجمه، کامل نخوانده بودم و ضمن ترجمه می‌خواندم. مسلماً مواردی پیش می‌آمد که برگردم و چیزهایی را تغییردهم اما این موارد بسیار جزئی و پراکنده بودند و اهمیت زیادی نداشتند. تصور می‌کنم این

۱ این گفتگوی قدیمی با گریگوری راباسا توسط توماس هوکسما صورت گرفته و در جلد اول مجله نقد ترجمه (Translation Review) در سال ۱۹۷۸ به چاپ رسیده است. برخی سؤالات به دلیل بی‌ارتباط بودن با علایق مترجمان ادبی در ایران حذف شده است.

نکته گواهی است بر این اعتقاد من که ترجمه چیزی نیست جز خواندن دقیق متن، شاید دقیق‌ترین نوع خواندن متن. وقتی ترجمه کتابی را شروع می‌کنم سعی می‌کنم تا حد امکان سریع پیش بروم. در این مرحله، هدفم این است که معنی را درست برسانم چون در بازنویسی این نسخه اولیه در مرحله بعدی می‌خواهم مطمئن باشم که معنی را درست فهمیده‌ام. اگر ترجمه عبارتی دشوار باشد، معنی آن را دقیق می‌نویسم ولو اینکه قالب جمله‌ام چندان زیبا نباشد. اینطوری بعداً می‌توانم قالب جمله را اصلاح کنم. هدف من از این رج‌زدن جلوگیری از خستگی است. هر بیست یا سی صفحه که ترجمه می‌کنم برمی‌گردم عقب و ترجمه‌ام را بازنویسی می‌کنم. در این مرحله سرعتم کندتر است و بر کلماتی که معانی‌شان را در فرهنگ لغت نتوانسته بودم پیدا کنم بیشتر تمرکز می‌کنم. همچنین بخش‌هایی را که به شکلی خام ترجمه کرده بودم حالا به زبانی سلیس‌تر بازنویسی می‌کنم. در اکثر موارد همین ترجمه، نسخه نهایی است. در گوشه و کنار متن هم علامتهایی می‌گذارم و سولاتی مطرح می‌کنم تا نویسنده بتواند حین خواندن ترجمه آنها را ببیند و پاسخ دهد. این موارد و همچنین پیشنهادهای نویسنده آنقدر کم تعداد هستند که می‌توانم به راحتی آنها را در نسخه نهایی بگنجانم.

خیلی‌ها از من می‌پرسند ترجمه‌هایم را چه کسی تایپ می‌کند. گرفتن تایپست بد نیست، ولی سرعت کار را پایین می‌آورد. ترجمه‌هایم را خودم تایپ می‌کنم چون اینطوری وقتی دارم نسخه نهایی را آماده می‌کنم هر تعداد تغییری که بخواهم می‌توانم اعمال کنم. طبعاً هدف این تغییرات این است که ترجمه سلیس‌تر شود ولی گاهی پیش نویس اولیه را که نگاه می‌کنم می‌بینم همان ترجمه اولیه بهتر بوده است. به نظرم این مسئله بستگی دارد به این که ترجمه در چه روزی صورت گرفته است. این را از تجربه دانشگاهی‌ام می‌گویم. انگار کلماتی که در روزهای فرد انتخاب می‌کنم با کلمات روزهای زوج فرق دارند. در ترجمه همه کتابها کم‌وبیش همین روش را به کار می‌برم و اگر بشود این روش کار را تکنیک نامید، می‌توانم بگویم که من از طریق عادت و عمل به این تکنیک رسیده‌ام و خیلی هم راحت است. به نظر من مترجم، مثل نویسنده، باید در روند کار احساس راحتی کند، چون ترجمه به قدر کافی دشوار است.

■ به‌طور کلی تکمیل نسخه اولیه ترجمه و انجام پژوهش‌های لازم چقدر زمان می‌برد؟

**مترجم در ترجمه
نثر ادبی نیز باید به
اندازه ترجمه شعر
به متن مبدأ پای بند
باشد.**

راباسا: نمی‌توانم جواب مشخصی به این پرسش بدهم. در ترجمه هر کتاب عوامل بیرونی متنوعی دخیل است: وظایف دانشگاهی، مسافرت، کاشت لویای سفید و غیره. این عوامل هر هفته تغییر می‌کنند و بر سرعت ترجمه تأثیر می‌گذارند. اگر «ترجمه‌سنج» داشتیم، که می‌توانست ساعاتی را که صرف ترجمه شده محاسبه

کند، می‌توانستم پاسخ شما را برحسب ساعت بدهم. ولی وجود چنین ترجمه‌سنجی در کارم اخلال ایجاد می‌کند و آرامشی را که برایم بسیار ضروری است از من می‌گیرد. مدت زمانی هم که از ترجمه دست می‌کشم تا فکر کنم از کتابی به کتاب دیگر فرق می‌کند. به همین دلیل ابداً نمی‌دانم ترجمه یک کتاب چقدر زمان می‌برد، اما بیشتر مواقع ضرب‌الاجل تحویل ترجمه را زودتر از آنچه لازم است می‌پذیرم. خوش‌خیالی من در مورد ضرب‌الاجل احتمالاً به این دلیل است که خیال می‌کنم کار دیگری ندارم و می‌نشینم پشت کامپیوتر یکسر تایپ می‌کنم. ولی خرید نان و خواندن روزنامه نیویورک تایمز را که در روزهای یکشنبه بسیار وقت‌گیر است دست‌کم می‌گیرم.

■ اخیراً در مکاتبه‌ای که با رونالد کریس، ویراستار مجله نقد ادبی ۷۷، داشتیم به او گفتم که فکر می‌کنم در ترجمه نثر، مترجم آزادی بیشتری دارد تا ترجمه شعر، چون ملزم به بازآفرینی ظرائف معنایی و تفاوت‌های جزئی کلمات نیست. شما با من موافقت می‌کنید؟

راباسا: به نظرم این مسئله بستگی به مترجم دارد و اظهار نظر درباره‌ی درستی آن کار ساده‌ای نیست. از نظر من، هر مترجمی ترجمه خاص خود را از متن می‌نویسد و به ندرت پیش می‌آید که دو ترجمه یکسان باشند. بارها در سمینارهای ترجمه دیده‌ام که ترجمه دانشجویان اصلاً شبیه هم نیست. چیزی که می‌توانم بگویم این است که ترجمه من روایت من است و طبعاً آن را به ترجمه‌های همکارانم ترجیح می‌دهم اگرچه استدلال‌ها و دلایل آنها را درک می‌کنم. فکر می‌کنم که مترجم در ترجمه نثر ادبی نیز باید به اندازه ترجمه شعر به متن مبدأ پایبند باشد. در واقع، به نظرم خلاف چیزی که در مورد ترجمه شعر گفتید درست است؛ یعنی مترجم شعر باید انعطاف بیشتری نشان بدهد تا به شکلی بتواند ساختار صوری شعر را حفظ کند. مشکل ترجمه دانته همیشه همین بوده است. ترجمه‌ای

که سینکлер از داتته ارائه کرده تحسین برانگیز است؛ من بارها از آن برای آموزش ترجمه استفاده کرده‌ام و نتیجه کار هم موفقیت‌آمیز بوده است. (البته سینکлер این ترجمه را به‌عنوان متنی کمکی همراه با نسخه اصلی که به شعر است به چاپ رسانده، اما این ترجمه تازگی خود را هیچ از دست نداده است.) بازآفرینی وزن ترزا ریما غیرممکن است، اما چردی، وزنی در ترجمه اشعار داتته ایجاد کرده که بسیار به این وزن نزدیک است و برای این کار چاره‌ای نداشته جز اینکه به خود آزادی‌هایی بدهد؛ درحالی‌که برای سینکлер تغییر متن ضرورتی نداشته است. ترجمه نثر کاملاً تحت کنترل مترجم است، اما در ترجمه شعر معمولاً این شاعران هستند که باید آنها را کنترل کرد.

■ بعد از ترجمه کتاب *لی‌لی‌بازی* در سال ۱۹۶۶ کدامیک از رمان‌هایی که ترجمه کردید سخت‌تر و چالش‌برانگیزتر بوده است؟

راباسا: نمی‌شود گفت کدام رمان سخت‌ترین بوده است. از بین ترجمه‌هایی که به چاپ رسیده‌اند، *پارادیسو* را شاید بتوان گفت نسبت به بقیه سخت‌تر بود. ولی یک رمان هست، البته هنوز چاپ نشده، که مرا حسابی به چالش کشید. رمان *فانلد/دور* از یک نویسنده برزیلی به نام نلیا پینون. سبک این نویسنده آنقدر منحصر به فرد است و آنقدر ریشه در فرهنگ پرتغالی دارد که به راحتی به انگلیسی منتقل نمی‌شود. این خانم بیش از هر نویسنده دیگری از قابلیت‌های سبکی زبان پرتغالی در نوشته‌اش بهره برده است. شاید به‌غیر از جیمز جویس، در هیچ زبان دیگری هیچ نویسنده‌ای به اندازه این خانم نتوانسته از عصاره یا قدرت منحصر به فرد زبان مادری‌اش بهره ببرد. (البته این نکته را هم بگویم که نلیدا پینون به‌هیچ‌عنوان دنباله‌روی جویس نیست.) کورتاسار سبک پیچیده‌ای دارد و ترجمه من از آثار این نویسنده باعث تعجب و تحسین افراد می‌شود. اما به نظر من ترجمه کتاب‌های کورتاسار به مراتب آسان‌تر از کتاب‌های آستریاس است، مخصوصاً آن دسته از کتاب‌های آستریاس که به زبانی قدیمی و پرطمطراق نوشته شده است. شاید عجیب به نظر برسد، ولی به نظر من ترجمه نثر بد بسیار سخت‌تر است از ترجمه نثر خوب، ولو این که نثر خوب به زبانی پیچیده نوشته شده باشد. با خودم عهد کردم که ترجمه رساله‌های دانشگاهی را دیگر قبول نکنم چون ترجمه غالب آنها دو برابر سخت‌تر از ترجمه یک داستان یا رمان خوب است و لذا از دیدگاه مترجم کار بسیار کسل‌کننده‌ای است.

ممکن است برخی از این حرفم تعجب کنند ولی برای من آثار گارسیا مارکز آسان‌ترین کتاب‌هایی بوده‌اند که تا به حال ترجمه کرده‌ام. الان که به گذشته فکر می‌کنم، اگر اشتباه نکنم ترجمه کتاب *پاییز پدرسالار* خیلی راحت پیش می‌رفت. آنقدر راحت که انگار داشتم این متن را به آسانی و با لذت می‌خواندم.

■ در ترجمه کتاب *لی‌لی‌بازی* اثر کورتاسار از چه روشی استفاده کردید؟ آیا فصل‌های این کتاب را پشت سر هم به ترتیب ترجمه می‌کردید یا یک در میان؟

راباسا: ترجمه این کتاب حقیقتاً چندان دشوار نبود. به نظر من نوع سختی تا حدی باعث خلاقیت و تفریح مترجم می‌شود که تجربه دلنشینی است. واقعاً همیشه از ترجمه آثار خولیو لذت برده‌ام چون او می‌داند که شوخ‌طبعی و احساس، به‌راستی دو روی یک سکه‌اند. سکه‌ای که شاید بتوان آن را عشق نامید. در ترجمه *لی‌لی‌بازی* رج نزدم و به ترتیب فصل‌ها پیش رفتم. ظاهراً این روش خوب نتیجه داد و ترجمه لذت‌بخش‌تر هم شد؛ چون واقعاً خواننده هم کتاب را به همان ترتیب می‌خواند. خولیو به شوخی گفته بود کتاب را به روش‌های مختلفی می‌توان خواند یا ترجمه کرد ولی وقتی فهمید بسیاری از منتقدان حرف او را اینقدر جدی گرفته‌اند حیرت کرد.

■ در مقاله‌ای در باب ترجمه گفته‌اید که «... مسئله این است که کدام یک مهم‌تر است: دقت یا سلاست نثر». بسیاری از کتاب‌هایی که ترجمه کرده‌اید زبان بسیار سلیسی دارند و تأثیر این ترجمه‌ها هم به دلیل همین سلیس بودن زبان آنهاست؛ حال آن‌که برای حفظ لحن متن یا سبک نویسنده لازم است گاه به نفع دقت عمل کرد. در کدامیک از رمان‌هایی که ترجمه کرده‌اید با تعارض میان سلاست و دقت روبرو شدید؟

راباسا: به نظر من فقط در یک ترجمه ایده‌آل سلاست و دقت با هم جمع می‌شوند، ولی نمی‌پذیرم کسی آگاهانه دقت را زیر پا بگذارد که می‌خواهد نثری سلیس بنویسد. حقیقتاً خود من تا به حال، حداقل آگاهانه، کمتر چنین کاری کرده‌ام. گاهی ویراستار در گوشه و کنار ترجمه من عبارتی را می‌بیند که به نظرش عجیب است یا انگلیسی نیست. در این موارد قطعاً دقت بر سلاست غلبه پیدا کرده است. اما نمی‌توانم بگویم این کار را آگاهانه و به‌خاطر جبران چیزی دیگر کرده‌ام. کاملاً اتفاقی بوده است.

■ آیا در ترجمه ساختارهای نحوی کتاب پاییز پدرسالار با تعارض میان دقت و سلاست روبرو نشدید؟

راباسا: نه، این مسئله در ترجمه پاییز پدرسالار چندان مطرح نبود. روش من در ترجمه این کتاب، مثل سایر کتاب‌های گارسیا مارکز، چیزی بود که آن را می‌توان «روش ناآگاهانه»^۲ نامید، مثل روش ناآگاهانه‌ای که در تألیف به کار می‌رود. نثر این نویسنده طوری است که راحت تن به ترجمه می‌دهد و این مزیت بزرگی است. بارها پیش آمده که عبارت یا جمله‌ای را که ترجمه کرده‌ام دوباره خوانده‌ام و دیده‌ام که بهتر از آن نمی‌شد آن عبارت را به انگلیسی بیان کرد و در اکثر موارد نتیجه کار بسیار سلیس هم هست. به نظرم با وسواس در انتخاب معادل‌ها می‌توان ترجمه‌ای نوشت که دقت و سلاست را با هم جمع کند. فرهنگ لغت دوزبانه در اینجا خیلی به کار مترجم می‌آید و ذهن او را فعال می‌کند. فکرمی‌کنم تعارض بین دقت و سلاست در ترجمه شعر بیشتر دیده می‌شود. خیلی کم پیش آمده شعر ترجمه کنم، اما تعداد زیادی ترجمه شعر را ویرایش کرده‌ام. در خلال این تجربه متوجه شدم که مترجمان شعر بیشتر از مترجمان نثر دقت را فدا می‌کنند. البته در بیشتر موارد لزومی به این کار نیست؛ اما بیشتر افرادی که شعر ترجمه می‌کنند خود در زبان مادری‌شان شاعرند و طبعاً نمی‌توانند بر میل ذوق‌ورزی خود غلبه کنند و این به پیام شعر آسیب می‌رساند. در جمع‌بندی این پاسخ شتابزده در باب تعارض میان سلاست و دقت، باید بگویم که مترجم دقت را باید آگاهانه بجوید ولی سلاست را باید به‌غریزه، یا هر اسم دیگری که می‌خواهید روی آن بگذارید، واگذار کند. این حرف بنده خوراک ساختارگرایان است و برخی از پیروان آنها مفصل به این مسئله پرداخته‌اند. اما، چنان‌که در مورد همه علوم انسانی صادق است، نظریه‌های کلی ساختارگرایان را نمی‌توان در آزمایشگاه، در اینجا یعنی در هر تک ترجمه، به کار بست. ❁

نمی‌پذیرم
کسی آگاهانه
دقت را زیر پا
بگذارد که
می‌خواهد نثری
سلیس بنویسد.

^۲. روشی که در آن کلمات به صورت خودکار یا به صرفا طبع و بدون تفکر از ذهن می‌جوشد. م.